

امپراتوری خرسی

شهره کاندی

عنوان کتاب: خرسی به نام پدینگتن
 نویسنده: مایکل باند
 مترجم: کاترینا ورزی
 ناشر: قدیانی - کتاب‌های بنفشه
 نوبت چاپ: اول ۱۳۸۷
 شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه
 تعداد صفحات: ۱۵۲ صفحه
 بهای: ۱۶۰۰ تومان



«نویسنده اثر، مایکل باند که مؤلف بیش از صد جلد کتاب است، در سال ۱۹۲۶ میلادی، در شهر نیویورک در برکشایر متولد و در ری‌دینگ بزرگ شد. در چهارده سالگی مدرسه را ترک کرد و پس از گذراندن یک سال در یک دفتر وکالت، به عنوان مسئول فنی به شبکه بی‌بی‌سی ملحق شد. در طول جنگ جهانی دوم، هم در ارتش و هم در نیروی هوایی سلطنتی انگلیس خدمت کرد و در سال ۱۹۴۷، زمانی که در قاهره مستقر بود، نخستین داستان کوتاه خود را نوشت. پذیرفته شدن این قطعه، توسط نشریه لندن آپینین، پایه حرفه آتی وی را گذاشت. البته آقای باند، قبل از آن که به نویسندگی تمام وقت تبدیل شود، سال‌های خوشی را به عنوان تصویربردار شبکه تلویزیونی بی‌بی‌سی سپری کرد.»

او الهام‌بخش مشهورترین مخلوق خود را در یک عصر پُر برف روز کریسمس پیدا کرد. در فروشگاه سلفریجز پناه گرفته بود که با یک خرس عروسکی که روی قفسه‌ها به جای مانده بود، روبه‌رو شد. این خرس، منبع الهام کتاب خرسی به نام پدینگتن بود که نخستین بار در سال ۱۹۵۸ منتشر شد. خرس‌ها به تشویق و تعارف زیادی نیاز ندارند و پدینگتن از آن زمان تا امروز، صفحات چهارده رمان، رشته‌ای از کتاب‌های تصویری و دیگر آثار نوشته شده برای جوان‌دلان تمام سنین را پُر کرده است. از مایکل باند، دو مرتبه برای خدماتش در زمینه ادبیات کودکان تمجید شد. او در سال ۱۹۹۷، درجه عضویت امپراتوری بریتانیا را دریافت کرد و در سال ۲۰۰۲، در نمایشگاهی برای بزرگداشت یک قرن نویسندگان کودکان، در نشنال پوتره گالری، جایزه گرفت. او هم‌اکنون در لندن زندگی می‌کند.»

نویسنده، خود درباره این اثر می‌نویسد:

«خرسی به نام پدینگتن، حیات خود را به صورت یک کتاب آغاز نکرد. پاراگراف آغازین، فقط یک سرهم‌بندی کلمات در اول صبح بود؛ با علم به این که اگر من روی کاغذ سفید داخل ماشین تحریرم چیزی ننویسم، کس دیگری نیز نخواهد نوشت. اما پاراگراف اول توجه مرا جلب کرد. پس دومی را نوشتم و بعد سومی تا آن که تا آخر روز، یک داستان کامل نوشتم. منبع الهام من یک خرس عروسکی بود که روی پیش‌بخاری آپارتمان تک‌خوابه، در نزدیکی بازار پورتوبلوی لندن قرار داشت. کریسمس سال قبل، آن را از روی ناچاری، برای پُر کردن جوراب همسرم خریده بودم. اسمش را پدینگتن گذاشته بودیم؛ زیرا من همیشه از موسیقی این نام خوشم می‌آمد. نام‌ها مهم‌اند؛ به خصوص برای یک خرس که در دنیا چیز دیگری ندارد. خرس اسباب‌بازی به سرعت عضوی از خانواده شد. همانند یک عضو با او برخورد می‌کردیم؛ سر میز غذا به ما ملحق می‌شد و در تعطیلات با ما به سفر می‌آمد. حتی گاهی مزاحم گفت‌وگوهای ما می‌شد.

ده روز کاری بعد که هفت داستان دیگر را تکمیل کرده بودم، متوجه شدم که یک کتاب نوشته‌ام. برای گروه سنی خاصی نوشته بودم، اما امتیاز خوبی هم بود؛ زیرا تا آن زمان همیشه برای بزرگسالان نوشته بودم. اگر آگاهانه هدفم را خوانندگان جوان‌تر قرار داده بودم، احتمال می‌رفت که داستان تصنعی بشود که همیشه نتیجه بدی دارد. به هر حال، با گرتروید استاین هم‌عقیده‌ام که یک کتاب، یک کتاب است و باید بتوان در تمام سطوح از آن لذت برد.

شانس خوبی بود که برای سرهم‌بندی کلماتم از یک خرس استفاده کردم. مرحوم پیتربال، هنرپیشه و یکی از کاشفان قطب، یک بار گفته بود عروسک‌ها همیشه در فکر لباس بعدی خودند، اما هیچ‌وقت نمی‌توان مطمئن بود که یک خرس در چه فکری است. او کاملاً حق داشت آدم احساس می‌کند که می‌تواند به خرس اطمینان کند و اسرار خود را به او بسپارد. مسئله دیگر درباره خرس‌ها آن است که آن‌ها را همیشه در حیات وحش، در حال راه رفتن روی دو پا در میان درختان تصور می‌کنیم؛ پس تا حدی شبیه انسان‌اند.

نخستین جلد در هر مجموعه، همیشه جذاب‌ترین کتاب برای نویسنده است. جهان در دستان توست و هر کجا که خیالت می‌کشد، می‌توانی بروی، اما در عین حال، مشغول ساخت برخی چارچوب‌ها هستی که همیشه باقی می‌مانند. با آن که ماجراهای پدینگتن در جهان امروزی اتفاق می‌افتند، در ذهن خود همیشه تصور می‌کنم که در پایان روز، به یک جهان سالم‌تر و امن‌تر برمی‌گردد که آن را از دوران کودکی به خاطر دارم.

فکر نکنم والدینم هرگز متوجه شده باشند که منشأ الهام آقا و خانم براون بوده‌اند، (خود پدینگتن نیز شباهت زیادی به پدرم دارد؛ زیرا بسیار قانونمند بود و هرگز بدون کلاهش به جایی نمی‌رفت، مبادا با دوستی برخورد کند و چیزی برای بلند کردن از روی سرش نداشته باشد). جان‌اتان و جودی برای رفع فاصله سنی خلق شدند. خانم پرد بر اساس خاطرات من از لته سرخانه بهترین دوستم نوشته شد. آقای گروبر، «بهترین دوست» پدینگتن، شخصیتی مهم است؛ زیرا می‌داند زندگی به عنوان یک مهاجر در کشور غریب چگونه است؛ در نتیجه، رابطه خاصی با هم دارند. همسایه درمانده خانواده براون، آقای کاری، خاطرات زیادی را به ذهن می‌آورد. فقط کافی بود آن دو را به هم برسانم تا اتفاقات آغاز شوند. آدرس "پلاک ۳۲ خیابان وینزر گادتر"، همان سر خیابان آپارتمان ما بود.

پدینگتن برایم شخصیتی بسیار حقیقی بوده است و همیشه خواهد بود. هر دو پایش محکم روی زمین است و حسی بسیار قوی، در تشخیص خوب و بد دارد؛ آن قدر که وقتی در زندگی خودم با مشکلی روبه‌رو می‌شوم، اغلب از خود می‌پرسم اگر پدینگتن جای من بود، چه کار می‌کرد؟

این واقعیت که دیگران نیز وجود او را باور دارند، خود نوعی پاداش است. به عنوان مثال، پسر جوانی برای من نوشت آن قدر به واژه پدینگتن به عنوان یک خرس عادت کرده که دیگر نمی‌تواند آن را به عنوان اسم یک ایستگاه قطار قبول کند و راهبه‌ای برای من از بیمارستان، نامه غیر منتظره‌ای نوشت - حدس می‌زنم از یک بیماری لاعلاج رنج می‌برد- و از بابت آرامش خیالی که پدینگتن برای او به بار آورده بود، تشکر کرد. بیش از این نمی‌توان از یک خرس تمجید کرد.

نوشتن طنز، کار جدی است؛ عصاره‌گیری و انتخاب واژگان صحیح، در کل، بدون برخورداری از بازتاب نظر خوانندگان دم‌دست، نویسنده در نوعی خلأ کار می‌کند. اما روزی در رستوران نشسته بودم و شنیدم که دو آقا سر میز کناری درباره ماجراهای

**اگر مهم‌ترین
ارزش ادبیات،
لذت و
سرگرمی باشد،
«خرسی به نام
پدینگتن»
برای والدین
یا مربیانی که
دوستدار خواندن
کتاب برای کودکان
خود هستند
(یا کودکانی که
خود خواندن
می‌دانند)،
نمونه جذاب و
خوبی است که
ساعتی پُر از لذت
برای تان فراهم
می‌آورد.**



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در جنبه
روان‌شناختی اثر،
پدینگتن چون
یک کودک
رشد می‌کند،
متحول می‌شود،
تجربه می‌اندوزد
و بالغ می‌شود.
او بیان عواطف را
می‌آموزد و
همدلی نسبت به
دیگران را
تجربه می‌کند.

پدینگتن بحث می‌کنند. هر دو قهقهه می‌زدند و این مسئله بسیار راضی‌کننده بود. مشخص بود که از صمیم قلب می‌خندند. از ترس آن که همه را به خجالت بیندازم، خودم را معرفی نکردم.

سال‌ها بعد، در طول یک سفر تبلیغاتی در استرالیا، ناچار بودم یک عروسک پدینگتن را همه جا با خود ببرم. هر بار که سوار یک هواپیما می‌شدم، می‌دانستم طولی نخواهد کشید که از او درخواست کنند به کابین خلبان برود. یک بار او را به یکی از صندلی‌های خدمه بستم و به جای خود بازگشتم و در همان حال، خدمه مشغول توضیح دادن ابزارهای کنترل هواپیما برای او شدند. کمی بعد، پیغامی برای من آوردند که آیا امکان دارد پدینگتن مدتی بیشتر در کابین خلبان بماند؟ زیرا می‌خواهد فرود آوردن هواپیما را امتحان کند. البته مسئله را به دیگر مسافران اطلاع ندادم.

وقتی کتاب اول را می‌نوشتیم، اصلاً به ذهنم نرسید که روزی به او افتخار برپایی یک مجسمه تمام‌قد برنزی در ایستگاه پدینگتن را بدهند. مردم روی پایه مجسمه می‌نشینند و ساندویچ میل می‌کنند که کار بسیار مناسبی به نظر می‌رسد.

فکر نکنم هرگز با هم برخورد کنیم، اما اگر هم بکنیم، خیلی تعجب نخواهیم کرد. از آن جایی که خرس مؤدبی است، کلاه خود را بلند خواهد کرد و وقتی از هم جدا می‌شویم، پشیمان خواهیم بود که چرا من هم کلاه بر سر نداشتم که برای ادای احترام آن را از سر بردارم.^۲

اگر مهم‌ترین ارزش ادبیات، لذت و سرگرمی باشد، "خرسی به نام پدینگتن"، برای والدین یا مربیانی که دوستدار خواندن کتاب برای کودکان خود هستند (یا کودکانی که خود خواندن می‌دانند)، نمونه جذاب و خوبی است که ساعتی پُر از لذت

برای تان فراهم می‌آورد. این اثر چون رمان کودک است، ساده است و خواننده را مجذوب و دلشاد می‌کند. مخاطب با شخصیت این کتاب، یعنی "پدینگتن" که ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است، به دنیایی سفر می‌کند که بر تجربه‌های مبتنی بر تخیل او می‌افزاید.

داستان یک فانتزی است، اما نه از نوع کلاسیک و سنتی آن. شخصیت اصلی، با این که یک خرس است، در دنیای واقعی انسان‌ها، بی‌دغدغه و بسیار عادی، هم‌چون یک انسان سیر و سلوک می‌کند و حوادثی که برای او رخ می‌دهد، برای هر موجود انسانی دیگری نیز می‌تواند رخ دهد. امروزه بسیاری از نویسندگان جدید، دنیای جانوران را بدون هیچ نشانه‌پردازی و کنش‌های جانوری، کاملاً منطبق با دنیای انسانی می‌کنند. در واقع تحولی که در فانتزی‌های جدید رخ می‌دهد، به این صورت است که حیوان، یعنی شخصیت اصلی و محوری، کنش‌هایی انسانی دارد (به سفر می‌رود، تحصیل و کار می‌کند، عاشق می‌شود یا ازدواج می‌کند) و نویسنده نشانه‌پردازی‌ها و کنش‌های جانوری را طوری با دنیای انسانی انطباق می‌دهد که در مقایسه با فانتزی‌های قدیم، خواننده ممکن است دچار شوک بشود؛ چرا که در این داستان‌ها موجود حیوانی، بدون هیچ حرکت فانتاستیک قابل توجهی، وارد فضای انسانی می‌شود و به زندگی خود ادامه می‌دهد: خانم براون با تعجب به شوهرش نگاه کرد و گفت: "یک خرس؟! در ایستگاه پدینگتن؟! شوخی نکن، هنری! غیر ممکن است."

... خانم براون به سمتی که همسرش نشان می‌داد، نگاه کرد و به سختی یک جسم کوچک پشمالو را در وسط سایه‌ها دید. انگار روی نوعی چمدان کهنه و فرسوده نشسته بود و روی کناره تکه مقوایی که دور گردنش آویزان بود، با حروف درشتی نوشته بود: مورد نیاز در سفر. خانم براون بازوی شوهرش را چسبید و با هیجان گفت: «هنری! فکر می‌کنم حق داری. او یک خرس است!»

با دقت بیشتری نگاه کرد. به نظر می‌رسید که یک خرس بسیار غیر عادی باشد. به رنگ قهوه‌ای بود - قهوه‌ای نسبتاً چرک - و همان‌طور که آقای براون گفته بود، کلاه بسیار عجیبی با لبه پهن هم بسر داشت. از زیر لبه کلاه، دو چشم درشت و گرد به خانم براون خیره شده بود.

خرس که دید انتظار دارند کاری بکند، بلند شد و مؤدبانه کلاه خود را بلند کرد و از زیر آن دو گوش مشکی ظاهر شد. با صدایی ظریف، اما واضح گفت: «عصر شما بخیر.»^۲

در آفرینش ادبی نویسنده، شخصیت حیوانی داستان، چون یک انسان ظاهر می‌شود، حرف می‌زند و هم‌چون یک کودک، شیطنت و خراب‌کاری می‌کند. اگر پیرنگ‌های زنجیره‌ای داستان را با توالی زمانی دنبال کنیم، کودک مخاطب به همراه کودک داستان (اما این بار در قالب یک خرس)، به موقعیت‌ها و رویدادهای فراوانی کشیده می‌شود که می‌تواند در این نمونه‌های ملموس، توانایی‌های خود را هم تقویت کند. رویدادهای هنری، تفریحی و اصلی زندگی پدینگتن در خرید، تأثر، کنار دریا، خورد و خوراک، شعبده‌بازی، حمام و... دنیای کودکانه او را به خوبی نشان می‌دهد.

در شروع داستان، با یک کودک تنها و دورافتاده از بزرگسال، هم‌چون یک کودک مهاجر و بی‌یاور مواجه می‌شویم؛ کودکی که نیازمند توجه، عشق و حمایت است. او بسیار ساده نه پیچیده، و معماوار، به صافی یک کودک بی‌غش، طلب امنیت، عشق و محبت می‌کند و ابتدا از طرف کودکان خانواده میزبان و سپس تمامی اعضای خانواده پذیرفته می‌شود. گویی این احساس نیاز به امنیت، در وجود تمامی شخصیت‌های این داستان بیدار می‌شود؛ خانم و آقای براون، فرزندان‌شان جانانان و جودی، حتی مستخدمه‌شان خانم پرد.

پدینگتن که در یک سفر قاچاقی، از آمریکای جنوبی به لندن مهاجرت کرده، لوازم زیادی ندارد؛ یک دفترچه خاطرات و پول خرد آمریکای جنوبی، آن هم نه برای خرج کردن که برای برق انداختن به همراه دارد و نشانه‌هایی از ملیت و هویت خود و عکسی از خاله‌لوسی پیرش. او حتی در حمام، با خمیر ریش آقای براون، یک نقشه از آمریکای جنوبی می‌کشد. در این اشاره‌های کوتاه و گذرا، نویسنده به کودک مخاطب یاری می‌دهد که با شناخت خود و دیگر انسان‌ها رشد کند و وجود خود و انسان‌های دیگر را از چشم‌اندازی نو بنگرد.

تجربه پدینگتن، یادآور تجربه‌های مهاجران در گذشتن از اقیانوس‌ها، تنهایی، ترس، تلاش و مبارزه برای زنده ماندن در کشوری غریب است. پلاکاردی بر گردن، تجربه سفر به جایی دور و ناشناخته است.

خانم براون پرسید: «تو از کجا آمده‌ای؟»

خرس قبل از آن که پاسخ دهد، با دقت اطراف را ورنانداز کرد و سپس گفت: «اعماق کشور پرو. اصلاً قرار نیست این‌جا باشم. قاچاقی آمده‌ام!»

- قاچاقی آمدی؟

آقای براون صدای خود را پایین‌تر برد و با نگرانی از روی شانه اطراف را نگاه کرد. تقریباً انتظار داشت که یک مأمور پلیس را ببیند که پشتش ایستاده و تمام حرف‌ها را یادداشت می‌کند.

خرس گفت: «بله. می‌دانید، من مهاجرت کردم.»

شخصیت‌های

این اثر،

به یک گروه عمده

شخصیت‌های

انسانی و

یک خرس تقسیم

می‌شوند؛

آن هم خرسی با

عملکرد انسانی،

اما چون این خرس،

مابه‌ازای عینی

و خارجی ندارد

و اثر بر اساس

ویژگی‌های فردی

او شکل می‌گیرد،

داستان به

ژانر فانتزی

تعلق دارد.

در حالی که نگاه غمناکی به چشمانش راه یافت، ادامه داد: "پیش خاله‌لوسی در پرو زندگی می‌کردم، اما خاله‌جان مجبور شد به خانه خرس‌های سالمند برود."
 خانم براون با تعجب گفت: "می‌خواهی بگویی که تمام راه از آمریکای جنوبی تا این‌جا را تک و تنها آمده‌ای؟"
 خرس سرش را به نشانه تأیید تکان داد.
 - خاله‌لوسی همیشه می‌گفت که دلش می‌خواهد بزرگ‌تر که شدم، مهاجرت کنم. به خاطر همین، به من انگلیسی یاد داد."^۴

شخصیت‌های این اثر، به یک گروه عمده شخصیت‌های انسانی و یک خرس تقسیم می‌شوند؛ آن هم خرسی با عملکرد انسانی، اما چون این خرس، مابه‌ازای عینی و خارجی ندارد و اثر بر اساس ویژگی‌های فردی او شکل می‌گیرد، داستان به ژانر فانتزی تعلق دارد.

ساختار روایی داستان، ساختاری ساده است با شخصیت‌پردازی‌هایی ساده. خواهر و برادر، مادر و پدر، مستخدم، همسایه‌ها و فروشنده‌ها، تیپ‌های شخصیتی ساده‌ای در کنار شخصیت جانوری پدینگتن هستند.

رابطه کودکِ مخاطب و کودکان داستان با حیوان، به مرز بازی محدود نمی‌شود. کودک از طریق تبادل عاطفی با او، رشد می‌کند و حیوان داستان چون انسان حرف می‌زند، لباس می‌پوشد، غذا می‌خورد، خرید می‌کند و به فعالیت و تبادل فرهنگی دست می‌زند. اگر در افسانه‌های قدیم، صفات زیستی حیوانات و رفتارشان، مانند دیگر حیوانات بود فقط معدودی از این شخصیت‌ها دارای بعضی صفات انسانی، مانند تفکر یا حرف زدن بودند (ترکیبی از شخصیت انسانی - حیوانی)، در فضای مدرن دگرگونی در رفتار و منش شخصیت، بارزتر شده است. پدینگتن از خاله‌لوسی خود، انگلیسی یاد گرفته است؛ گویی درهای دانش توسط پیر خردمندی به رویش گشوده شده و از جانب او تشویق به سفر و مهاجرت شده تا بتواند خود و سرنوشت خود را بیابد.

در جنبه روان‌شناختی اثر، پدینگتن چون یک کودک رشد می‌کند، متحول می‌شود، تجربه می‌اندوزد و بالغ می‌شود. او بیان عواطف را می‌آموزد و همدلی نسبت به دیگران را تجربه می‌کند. گرچه ابتدا تغییر محیط و رویارویی با محیطی متفاوت، او را چون هر کودکی دچار وحشت می‌کند (به موقعیت او در حمام، مترو و... توجه کنید)، نویسنده شخصیت این خرس را بعد از مواجهه با این فضاها و احساس وحشت اولیه در او و اعضای خانواده، به چیرگی بر این عواطف مشترک وا می‌دارد.

پدینگتن ابتدا چون یک بچه سر‌راهی، در پی والدین، خانه، فضایی امن و مأواست. او به گرمی و امنیت با بزرگسالان سخت نیازمند است؛ چرا که از خاله‌لوسی خود جدا شده و آگهی درخواست نیاز به پناهندگی را بر گردن خود آویخته:

"خانم براون توانست نوشته روی تکه مقوا را بخواند. خیلی ساده نوشته بود: لطفاً از این خرس مراقبت کنید."^۵

نویسنده به خوبی در یک فانتزی کودک، این پیام را مخابره می‌کند؛ پیام نیاز کودکان به محیطی پر مهر و امن. چسبیدن پدینگتن به کلاه کهنه نجات‌دهنده، در موقعیت‌های اولین داستان هم به نوعی به همین نکته اشاره دارد، اما وقتی موقعیت او به ثبوتی نسبی می‌رسد، او کلاه پشمی را هم بر سرش می‌گذارد.

می‌گویند: "کودکان نه تنها می‌توانند، بلکه ضرورت دارد که به شیوه‌ای طبیعی رشد و پرورش بیابند. در این روند هدایت مهرآمیز بزرگسالان خردمند که بتوانند اطلاعات لازم را در اختیار کودکان بگذارند، کافی است."^۶

پس از خاله‌لوسی که با خواندن داستان و آموزش زبان به پدینگتن مهارت‌های زیادی را آموخته بود، خانواده جدید او نیز برای تکوین اعتماد به نفس او، کارهای زیادی صورت می‌دهند. آن‌ها اجازه می‌دهند او در فعالیت‌های‌شان سهیم شود و مورد تحسین قرار گیرد. پدینگتن چون هر کودکی، از گشت و گذار در محل‌های جدید و جاهای ناشناخته لذت می‌برد؛ مانند خرید پوشاک، آشنایی با مترو، تجربه کنار دریا و بازی تاتر. او از لباس مبدل پوشیدن و نقش‌گذاری و بازی خلاق لذت می‌برد و با فراهم شدن شرایطی که در آن لباس مخصوص شعبده‌بازی می‌پوشد و نقش‌های مختلف را در جمع بازی می‌کند؛ به تجربیات خود غنا می‌بخشد و دامنه تخیلات خود را گسترش می‌دهد.

مخاطب نیز همراه او، با شریک شدن در لذت ماجراها و با یافتن خود در مکان‌های جدید، شادمانی را کشف می‌کند. بنابراین، جنبه لذت‌بخش ادبیات، به پرواز بی‌قید و شرط تخیل کودک منجر می‌شود و فضایی می‌سازد که او با جولان در آن، در امنیت و سلامت باقی بماند.

پی‌نوشت:

- ۱- خرسی به نام پدینگتن، صفحات ۱۵۲-۱۵۱
- ۲- مایکل باند، آوریل ۲۰۰۱
- ۳- خرسی به نام پدینگتن، صفحات ۸-۹
- ۴- همان، صفحات ۱۱-۱۰
- ۵- همان، ص ۱۱
- ۶- از روزن چشم کودک، درنا نورتون، ص ۶۰

**تجربه پدینگتن،
 یادآور تجربه‌های
 مهاجران در
 گذشتن از
 اقیانوس‌ها،
 تنهایی، ترس،
 تلاش و مبارزه
 برای زنده ماندن
 در کشوری
 غریب است.
 پلاکاردی بر گردن،
 تجربه سفر به
 جایی دور و
 ناشناخته
 است.**